

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

اگر منظور شما از تمسخر به دیگران، تمسخر دیگرانی که الهی هستند، یعنی وقتی نگاه می‌کند و حرف می‌زند و می‌شنود، خدا است که می‌بیند و حرف می‌زند و می‌شنود، جایز نیست اما تمسخر، تمسخر شیطان باشد، اگر چه ظاهراً یک انسان باشد. خود ما هم می‌بینیم که دو نفریم، مثل اینکه وقتی کسی ما را عصبانی می‌کند می‌گوئیم کاری نکن که آن رویم بالا بیاید، یعنی دو رو داریم، می‌گوئیم نگذار سگی شوم، معلوم می‌شود در درون ما یک سگی وجود دارد. حالا اگر شما آن روی سگ طرف را مسخره کردی، در حقیقت داری شیطان و آن سگ را مسخره می‌کنی. این بحث خیلی مهم است که ما خودمان هم حواسمان جمع باشد. که دیگرانی که با ما برخورد می‌کنند، اولیاء خدا هیچ وقت نمی‌آیند و بعد الهی ما را مسخره کنند و همیشه جنبه شیطانی ما را مسخره می‌کنند. اگر دیدی یکی از اولیاء خدا شما را تحقیر و تمسخر و ... کرد و به شما خندید و حرف سرد زد و سر شما تشر زد، که اینطور هم می‌شود. یک شخصی نزد امام رسید و گفت استغفرالله ربی، حضرت فرمود، پدر و مادرت به عزایت بنشینند. اگر ما باشیم می‌گوئیم این چه حرفی است؟! صحیح نیست و حرمت انسان کجا رفته و ... حرمت انسان محفوظ است منتهی هر انسانی دو چهره دارد. فلذا همین انسان را تیر باران هم می‌کنند، وقتی جرمی مرتکب می‌شود حد هم می‌زنند، تمسخر هم جزء اینهاست و از این دست است. تشخیص موارد آن، کار سختی است و اینکار کار مربی است و کسی که صلاحیت مربی‌گری را داشته باشد و مربی است که تشخیص می‌دهد الا آن باید فرد را مسخره کند، حتی آبرویش را ببرد و گاهی واجب می‌شود، برای اینکه فرد را نجات دهد، چون شیطان چنان بر نفسش مسلط شده و امر به منکر می‌کند، سؤالات خودتان، یعنی خود را الهی‌تان نیست و از شیطان است، به طور کلی هم چشم و هم گوش و هم زبان، اینطور است. تشخیص کار هر کسی نیست، فلذا برخوردش هم کار هر کسی نیست. شما باید بنا را بر استهزاء و مسخره نکردن و غیبت نکردن و دروغ نگفتن، ولی همه اینها یک موارد جواز هم دارد که جایز می‌شود. فلذا در بحث امر به معروف و نهی از منکر مفصل اینها را بحث کردیم که امر به معروف و نهی از منکر که فقها فرمودند واجب است، با آن معنایی که در رساله‌های علمیه از اینها آمده، چه بسا حرام است. یعنی باید می‌نوشتند امر به معروف و نهی از منکر حرام است، همین طور که غیبت و دروغ و مسخره کردن دیگران و آبروی دیگران را بردن حرام است، اما یک مواردی هست که همه اینها جایز و بلکه واجب می‌شود. اگر جان بی‌گناهی در خطر است، اگر راست بگویی که کجا پنهان شده می‌میرد، اینجا راست گفتن حرام و دروغ گویی واجب است. مثلاً اگر به دشمن اطلاعات عملیات را راست بگویی، این که نشد جنگ، اینجا باید دروغ و کلک بزنی که خیلی کار خوبی است اینجا وگرنه به جای جاسوس شما را می‌گیرند. حالا امر به معروف و نهی از منکر هم یعنی تندی و برخورد خشن کردن، اولین مرحله‌اش قهر و اخم و روی گرداندن، مسائلی است که از نظر اخلاقی تمامش قبیح است و کار خوبی نیست، مسلمین باید نسبت به همدیگر خوشرویی و با روی باز باشند، جواب سلام دادن واجب است. آن معنی‌ای که از امر به معروف و نهی از منکر در رساله‌ها آمده، تمامش با انجام کارهایی ضد اخلاق است و از نظر اخلاقی قبیح است، اما گاهی همین کارهای قبیح، واجب می‌شود. جنگیدن و آدم‌کشی بد است اما همین یک جاهایی واجب می‌شود. «و فی القصاص حیاة یا الوا الألباب» ولی ابتداء کار خوبی نیست. حالا امر به معروف و نهی از منکر کار هر کسی نیست. کسی که بخواهد خلاف ضوابط و موازین اخلاقی ابتدایی، قدمی بردارد، احتیاج دارد به یک مرحله بالاتری که از آن به ولایت تعبیر می‌کنیم که باید ولایت داشته باشد. شما با ولایت می‌توانید امر به معروف و نهی از منکر کنید. یعنی ولی خدا تشخیص دهد و به شما دستور بدهد. تشخیص را او می‌دهد که الان کجا باید تندی کرد، داد زد، حد جاری کرد، قصاص کرد و ... را او باید تشخیص دهد و او است که صلاحیت این کار را دارد. ولایت هم یعنی کسی که دارای قدرت تشخیص است، نه هر کسی که اسمش والی باشد و هر کسی که حاکم باشد. این شخص کسی که عقل دارد و عاقل است، به علاوه عالم، عقل هم دارد. این برخوردها مثل مسخره کردن و ... تابع مصالح و مفاسدش است، مسخره کردن چرا حرام است؟ چون موجب تحقیر مؤمن می‌شود. حالا اگر نمی‌شود یا اینکه واجب است که کسانی استهزاء شوند و در قرآن هم دستور آمده که کسانی که بدعت در دین می‌گذارند بی‌آبرو کنید. البته تشخیص اینکه چه کسی اهل بدعت است و باید مورد استهزاء و بی‌آبرویی قرار بگیرد، خودش مسأله این است و کار هر کسی نیست. اما یک مواردی هم هست که طرف مقابل اهل این نیست که به او توهین کنیم اما استفاده از الفاظ توهین‌آمیز و استهزاء و تمسخر آمیز، در عین حال، جایز است. چون قصد تحقیر و توهین نیست و کسانی که می‌شوند، برداشت تحقیر و توهین نمی‌کنند. گاهی دو نفر با هم دوستند و می‌خواهند بگویند و بخندند، این یکی از او یک چیزهایی می‌گوید و آن یکی از این گاهی اوقات بعضی‌ها خیلی حساسند و زود بهشان برمی‌خورد.

تا بگویند بالای چشمت ابروست، دمق می‌شود. اینها مشکل دارند و مربی اینقدر به اینها می‌گوید بالای چشمتان ابروست که کم کم دست بردارند از این حالت و مشکل روانی باطنی درونی‌شان که زود بهشان برمی‌خورد و آدم‌های زود رنجی هستند. شما اگر به کسی علاقه داری و دوست شماست، باید کاری کنی که از این حالت در بیاید، یک راه علمی هم دارد، دستورالعملی، که همان خودشناسی است. و دستورالعمل آن هم یکی‌اش این است که پیش دکتر برو و با دارو حساسیتش را کم کند، از این رو به آن رو می‌شود. و یک راه علمی دیگرش آن است که در جو وشرایطی قرار بگیرد و در جمعی باشد که هی او را مسخره کنند و بخندند و با او آشنا و دوست باشند که در عین حال آبرویش نرود و فقط سیستمهای عصبی‌اش را کم کنند و ازش بگیرند. یکی از اساتید ما در دبیرستان و خارج از مدرسه، احکام و اخلاق و عقاید می‌گفت، در عین حال پرسش و پاسخ می‌کرد، کاری که الان ما نمی‌کنیم و جرأت نمی‌کنیم بگوئیم. باید هر جلسه بحث جلسه قبل را ببرسیم و شماها بگوئید و ما شما را نسخه کنیم. ما هم آنزمان همین‌طور بود که هول می‌کردیم و جوابهای اشتباه و ... می‌دادیم و بهانه می‌کرد و ما را مسخره می‌کرد و همه می‌خندیدیم و هیچ کس نمی‌توانست جلوی خنده‌اش را بگیرد و ریشه می‌رفتند از خنده، به خودشان می‌خندیدند، ما به کسی که جواب سؤال می‌داد و مربی دست می‌انداخت او را، نتیجه‌اش این شد که تمام آنها اگر همه دنیا بهشان بخندد ککشان نمی‌گزد، بهشان نمی‌خندند، چون در حرف زدن مسلط و کامل‌اند. یک روزی باید خودت را برای اینکه بهت بخندند آماده کنی، اگر امروز نخندند بالاخره تا آخر عمرت یک روزی می‌آید. با دوستان و رفقای نشست و برخاست کنی که بهت می‌خندند. به به کسانی که دائم آخرین و احسنت می‌گویند که عیبی نداری، با کسانی که اشک نفر را در می‌آورند. حضرت علی (ع) فرمودند، دوست تو آن کسی است که تو را بگریاند نه اینکه بخنداند. یعنی چه؟ یعنی باز ذکر معايب اینقدر بهت می‌خندد و مسخره می‌کند که اشکت در می‌آید و حالت گرفته می‌شود و خورد می‌شوی، آن وقت کم کم خودت را پیدا می‌کنی. فردا که توی اجتماع رفتی دیگر وقتی کسی شدی، دیگر کسی بهت نمی‌خندد. کسانی که اینها در دوران جوانی و پایین‌تر بهشان نخندند، وقتی به اجتماع رفتند آنجا بهشان می‌خندند. این مسخره کردن واجب است. دور خودمان یک هاله‌ای از قداست و شأن و مقام و آبرو و ... درست کردیم و خیال می‌کنیم که کسی یا چیزی هستیم و هر چه دیگران بگویند بهمان برمی‌خورد. اینها خوب نیست. خودتان را در معرض کسانی که بر جکتان را بزنند قرار دهید، گرچه انسان ابتدا خودش نمی‌آید و هی فاصله می‌گیرد. با همان‌ها ارتباط را بیشتر کن. دوست واقعی کسی است که می‌گریاند تو را، معايبت را می‌گوید و گریه ات را در می‌آید. انسان اگر خودش کلاهش را قاضی کند و به خودش دروغ نگوید، در عین حالیکه بهش برمی‌خورد و ناراحت می‌شود و لگد می‌کند که چرا اینطور گفت و اینجور کرد، بعد از اینکه از احساسات تخلیه شده و خوب فکر کرد می‌بیند که درست گفت و خنده‌دار است. همه می‌خواهند قبول کند که عیب و نقص دارد و خنده‌دار است. همه می‌خواهند بگویند من سالم و کامل و بی‌نقص و بی‌عیبم و این غلط است. این اول توقف است کسی که خودش را کامل می‌داند رشد نمی‌کند. رسیدن به درجه یقین و تحصیل مراتب عالی ایمان احتیاج به انقطاع از دنیا و غیر خدا دارد. «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک انقطاع از غیر خدا»، مجالها را پاره می‌کند و کنار می‌زند. چون خدا هست و نور است. «الله نور السموات والارض»، ما دیده خدا بین نداریم. چشم دل باز کن که جان بینی

نه اینکه نادیدنی است، بلکه چشم ما بسته است و نمی‌بیند. مقدمه دیدن خدا و معرفت و ایمان به خدا و یقین، باز شدن چشم است کنار رفتن پرده‌ها. پرده‌ها عبارت است از آن علاقه‌ها و دلبستگی‌ها و متصل بودن به غیر خدا. کسی که به غیر خدا متصل بود، به خدا متصل نمی‌شود. کسی که چشمش به غیر خدا بود، به خدا بسته است. کسی که در نظرش غیر خدا بزرگ جلوه کرد، خدا کوچک جلوه می‌کند و بلعکس، کسی که غیر خدا از نظر و چشمش افتاد، خدا در نظرش بزرگ جلوه می‌کند. عظم الخالق فی انفسهم. راه اینکه غیر خدا از نظر ما بیافتد و کوچک شود و انقطاع از غیر خدا به سوس خدا و (الی الله) پیدا کنیم، «لا اله الا الله»، یک لا واقعی برسد غیر خدا بیاوریم و یک لبیك و جواب مثبت به خدا بگوئیم. خدا آری و غیر خدا نه، راهش جهاد و مبارزه با نفس است. برای مبارزه با نفس چه باید کرد؟ در جلسه گذشته عرض کردیم، نفس ما، خود ما، بالفعل الهی نیست. یعنی همین الان اینطور نیست. که ما جز خدا در وجودمان نباشد، بلکه غیر خدا هم در وجودمان هست، از شیطان هم در دل و جان ما خبری هست، البته اگر نگوئیم که جز شیطان در دل ما چیزی نیست! نقل شده از مرحوم حاج مقدس که روی منبر می‌گوید می‌خواهم شما را یک موعظه ای کنم. همه به شما گفتند موحد باشید! یعنی موحد بودن که هیچ و پیشکش، مطلب اینجاست که ما خر شیطان در قلب مان نیست، لاقول مشرک باشید، یعنی یک مقدار محبت غیر خدا و یک مقدار محبت خدا را قاطی کنید. راهش همین است و از همین جا شروع می‌شود. از شرک شروع می‌شود. اول تماماً محبت غیر خداست و خدا را نمی‌شناسد. بعد کم کم با خدا آشنا می‌شود مشرک و گاهی هم از خدا خبری است. تا کم کم برسد به جایی که مخلص و موحد شود که جز خدا نخواهد. تا آنجا کار زیاد است. پس مشرک بودن بد نیست، بلکه مشرک ماندن بد است. باید در مسیر اخلاص حرکت کنی تا خالص شوی. در جلسه گذشته عرض شد که همه چیز خوب است، اگر شما دیده خدا بینت باز شد و با آن دید و از آن منظر به عالم نگاه کردی، همه چیز را در جای واقعی‌اش می‌بینی. تا الان هم همه بحثهای ما به این سمت بوده که همه چیز خوب است و بد در عالم نیست. این در مرحله معرفت و نظر است، اما وقتی به مرحله عمل می‌رسیم که چه باید کرد. آن قبلی عمل و حکمت نظری بود و این دومی عقل و حکمت علمی است. حالا چه کنیم؟ ما می‌خواهیم برسیم به آنجایی

که جز خدا نبینیم یعنی به جایی که جز خوبی و حق در عالم نبینیم و هیچ بدی نبینیم. اگر از ما بپرسند در عالم بد هست، بگوئیم نه. ظلم و نه ناروایی. ما الان خدا را عادل نمی‌دانیم. اسم ما مسلمان است و اینکه اسماً خدا را عادل می‌دانیم، اما تسلیم خدا نیستیم و از اتفاقات و حوادث عالم گله‌مندیم و غصه دار می‌شویم و اعصابمان ناراحت است و ... و به همین مقدار در اتفاقات چون و چرا می‌کنیم که این چه وضع مملکت و این چه وضع دنیا و ظلم و بی‌حجابی و گناه و فساد و ... است. همینطور چون و چرا ... یک وقت اینها را می‌گوییم اما در درونت آرامی. اگر بگویند که یک عارف در عالم وجود دارد، می‌گویند این آقا که عارف الله است. عرفا همه چیز را خوب می‌بینند. حالا اگر عارفی پیدا شد که شروع کرد به چون و چرا کردن!! این بحث جزء مشکل‌ترین بحثها است که جمع بین عالم بالا و عالم پایین و جمع بین خوب و بد بکنی. هم خوب است و هم بد است. چه معنا خوب و به چه معنا بد است؟ پس به این معنا که عرض کردیم، همه چیز خوب است و بد در عالم نیست، از این دیدگاه که تا الان عرض کردیم. حالا ما چه کنیم که بد در عالم نبینیم. ما شبانه روز در عالم بد می‌بینیم، فلذا غصه‌دار می‌شویم، گله‌مند و معترض می‌شویم، ولو بی‌سر و صدا توی دلمان. چه کنیم که بد نبینیم؟ اینجا به مرحله باید و نباید می‌رسیم. چون می‌دانیم که جز خوب در عالم نیست و باید به جایی برسیم که خوب در عالم نبینیم. با اینکه می‌دانیم، دچار غفلت و فراموشی می‌شویم، هنوز به قلبمان نرسیده، هنوز به مرکز فرماندهی ناخودآگاه وجودمان منتقل نشده که اتوماتیک وار دیدمان را دید حق بین و خوب بین و خدا بین کند، که اگر شیطان را هم می‌بینیم بگوئیم درست و به جاست. اگر دشمنان اسلام را می‌بینیم همینطور. هر چیز در جای واقعی و درستش قرار دارد و خوب است، ما هنوز به این مرحله نرسیدیم و اینجاست که یک خوب و بد دیگر معنا پیدا می‌کند که می‌گوئیم باید و نباید می‌گوئیم چه کار کنیم. که به آنجا برسیم؟ می‌دانم که بد وجود ندارد و بد یعنی عدم و نیستی، نیستی هم که نیست. اگر نیستی نیست، مقابله هستی است، پس تمام عالم ملو از هست است و جز هستی هیچ چیز دیگری نیست. هم هستی و هم نیستی می‌شود اجتماع نقیضین و نه نیستی و نه هستی می‌شود ارتفاع نقیضین که هر دو محال است. یا باید هستی باشد یا نیستی. نیستی که نیست و اگر بود که بهش نیستی نمی‌گفتند. پس همه عالم را هستی گرفته و غیر هستی و خدا حق و نور، هیچ خلوتی و خلأ نیست.

به دریا بنگرم دریا تو وینم به صحرا بنگرم صحرا تو وینم.

غیر خدا یعنی پوچ و باطل و هیچی. پس چرا غمگین و نگران و دلشوره داریم؟ چون ترسیدیم. اینجاست که یک خوبی پیدا می‌شود که در مقابلش بد وجود دارد. پس دو معنا دارد خوب و بد. یک خوب است که در مقابلش بد نیست و ممکن نیست و خدا مقابل ندارد. یک خوب و بد داریم که هم خوب هست و هم بد هست و دواش هستی هست. این یک معنای دیگر برای خوب و بد است، معنای دوم، حالا می‌خواهیم به جایی برسیم حالا می‌خواهیم به جایی برسیم که بدی در کار نیست و جز خوبی نیست، چه کنیم؟ اینجاست که می‌گوئیم که اگر این کار را انجام دهیم خوب است، یعنی نو را به آن جایی می‌رساند و اگر آن کار را انجام دهی بد است و تو را از رسیدن به آن مرحله و آن مقام، محروم می‌کند و باز می‌دارد. این خوب و بد در مقایسه با سعادت و کمال من و شماست. چه کاری کنیم و چه راهی برویم که منتهی به بهشت شود و چه راهی را نرویم که منتهی به جهنم نشود. آن راهی که ما را به بهشت می‌رساند خوب است و آن راهی که ما را به جهنم می‌رساند، اسمش بد است. جهنم هست یا نه؟ جهنم هست، بهشت هست. جهنم بد است و بهشت خوب است. این یک معنای دیگر از خوب و بد شد. به معنای اول هم بهشت خوب است و هم جهنم، هم خدا و هم شیطان خوب است و بد در کار نیست. اما در معنایی که الان بهش رسیدیم و می‌خواهیم بخشش را بکنیم که به این مقام چگونه برسیم که جز خوب نبینیم، مگر نمی‌خواهیم به بهشت برسیم و بهشت خوب است؟ جهنم کجاست؟ آنجایی که عالم را ملو از شر و بدی می‌بینیم. و بهشت آنجاست که جز خوب نمی‌بینیم. حالا کدامش خوب است؟ یک معنای دیگر از خوب و بد پیدا شد، که بهشت خوب و جهنم بد است. این بد یعنی با کمال و سعادت من ناسازگار است و بد است یعنی مانع می‌شود از اینکه به سعادت برسیم، والا به معنای اول بد نیست. جهنم هم باید باشد. آن هم خوب است و باید باشد. معنای اول خوب و بد یعنی عدل و ظلم. آیا در عالم ظلم است و خدا ظلم می‌کند؟ نه خدا ظلم نمی‌کند و آنهایی که می‌روند جهنم خودشان به خودشان ظلم کردند و خودشان می‌روند جهنم و خدا کسی را نمی‌برد جهنم. پس جهنم خوب و به جا و عدل است و جهنمی‌ها خیلی خوب است که می‌روند جهنم. شما اگر ببینید که یک آدم بد را به جای مجازات تشویق می‌کنند، در همین دنیا هم همینطور است، اگر بدی و خرابکاری کرده، آن را تشویق کنند، پست بالاتر بدهند و مدال بدهند و مقام بدهند و ... شما نمی‌گویید که این ظلم است؟! ظلم است یعنی بد است. به آن معنایی ظلم است که از آن عالم بالا می‌آئیم پایین. دنیا جای این قبلی ظلم‌ها است. که ظلم می‌کند؟ خودمان به خودمان ظلم می‌کنیم. خدا ظلم نمی‌کند. اگر رفتی و از بالا صحبت کردی و صحبت خدا شد، خدا ظلم نمی‌کند و جز خوب و عدل نیافریده و هر چیز را سرجایش خلق کرده و قرار داده و همه چیز سر جایش است و از آن دیدگاه، هیچ گله و شکایتی نداری. اما وقتی می‌آیی توی آن مرحله که چه کار کنیم و چه کار نکنیم، می‌آئیم در مرحله پایین‌تر و خوب و بد را همین‌طور تقسیم می‌کنیم. در مرحله مفاسد و مصالح مربوط به جسم و بدن، آیا کباب برگ خوب است یا بد؟ خیلی خوب است، اما همین خوب است، برای کسی که نفرس دارد بد است چون گوشت قرمز برایش ممنوع است این یعنی خلقت گوشت قرمز گاو و گوسفند بد بوده و کار خدا بد بوده؟ نه، کار خدا خوب و درست است و آن را به جا و درست ببینیم. حالا می‌آئیم

پایین، حالا که خوب است، من بخورم؟ نه بد است من بخورم چون دکتر گفته نخورد و برای من بد است و خوب است یعنی چون خدا خلق کرده و بد است چون برای من و بیماری من بد است و موجب تشدید بیماری من می‌شود. معنی بد یعنی یک مفسده‌ای دارد. فقه و احکام فقهی، اخلاق و دستورالعمل‌های اخلاقی، همه اینها در مرحله خوب و بد است و یعنی اگر یک فقیه می‌گوید حرام یا واجب است. حرام است یعنی بد است و بلعکس و یا اگر معلم اخلاق می‌گوید این یک رذیله است و بد است، غیر از آن خوب و بدی است که در مقابل خداست، که در مقابل خدا و هستی و خوب، نیستی و عدم است که نیست. اما یک بدی است که حرام است و رذیله و ... است، نباید، می‌گوئیم، که نباید اینکار را بکنی و باید اینکار را بکنی. پس آن عرفایی که خوب و بد اول را فهمیدند و زیر خوب و بد به معنای دوم زدند و گفتند پس همه چیز خوب است و ما هر کاری خواستیم بکنیم! این خیلی غلط است و اشتباه فاحشی است که حالا که به معنای اول همه چیز خوب است، به معنای دوم همه چیز خوب است، این نفهمی و نادانی و حماقت است، فقه و احکام و دستورالعمل‌های اخلاقی و نادیده گرفتن و خداشناسی است، کسی که آخرت را شناخت اما دنیا را نشناخت، تا وقتی ما در دنیا هستیم باید مسیر دنیا را پشت سر بگذاریم و وقتی در عالم برزخ هستیم باید عالم برزخ را پشت سر بگذاریم تا به قیامت برسیم. تا وارد در بهشت سعادت نشدیم و به نهایت کار نرسیدیم، این چه معنایی دارد که ما در دنیا، مسیر دنیا را طی نکنیم؟! حالا ما در دنیا هستیم و رسیدیم به جایی که چه باید کرد و راه رسیدن به بهشت سعادت و ایمان کامل و اخلاص کامل و یقین چیست؟ اینجا شروع می‌کنیم به مرحله مبارزه با نفس و بیان این مرحله. جهاد با نفس و اینکه جهاد با نفس یعنی چه؟ معنای جهاد و مبارزه چیست؟ چگونه باید عمل کنیم که جهاد با نفس کرده باشیم و چگونه نباید عمل کنیم. اینجا می‌رسیم به مرحله باید و نباید. باید یعنی خوب است و نباید یعنی بد. پس این مرحله هیچ منافاتی با مرحله قبلی که گفتیم همه چیز خوب است، ندارد و هر دو درست است. اصلاً اگر این مرحله دوم خوب و بد و باید و نباید نباشد، امکان اینکه ما به خوب و بد اول و مرحله اول برسیم، نداریم. و باید احکام و ضوابط و باید و نباید‌ها را عمل کنیم تا برسیم به جایی که جز خدا و خوب نبینیم.

بندر که تا چه حد است مقام آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین